



کسی که خود را عبد نداند، حتی کارهای خوبش هم اثر ندارد

حجت الاسلام علیرضا پناهیان در دهه اول محرم، در دانشگاه تهران با موضوع «هویت یک عبد» به ایراد سخنرانی پرداختند. گزیده‌ای از اولین جلسه این سخنرانی در ادامه می‌آید:

اگر عبد بودن خود را درک کنیم، توقعات ما کم می‌شود

- تلقی و تعریفی که هر کس از وجود خود دارد، مبنای تمام توقعات و انتظارات او می‌باشد و پایه امیدها، انتظارات و نگرش‌های جهت‌دهنده به زندگی او خواهد بود. بسیاری اوقات به جای اینکه خودمان را به برنامه‌های سازنده روح مقید کنیم و زحمت‌ها و مرارت‌های احیاناً بی‌نتیجه را به خودمان تحمیل کنیم، بهتر است که درک و برداشت اساسی ما از خودمان را اصلاح و تکمیل نماییم. اگر برداشت اساسی ما از خودمان دقیق و صحیح باشد یقیناً در مقام نتیجه هم بسیاری از رفتارهای ما به سهولت اصلاح می‌شود؛ توقعات ما خیلی راحت سامان می‌یابد و توقعات اضافی ما حذف خواهد شد.
- تعریف و تلقی ما از خودمان چه باید باشد؟ یک تعریف ناصحیح از انسان که زندگی و فرهنگ زمانه ما به نوعی این تعریف و تلقی را به ما تحمیل می‌کند، این است که: «انسان موجودی است که چیزهایی را دوست دارد و باید به دوست‌داشتنی‌هایش برسد.» اگر کسی با این تلقی از خودش زندگی را آغاز کند، مهار کردن او بسیار دشوار خواهد بود. خودش هم اگر بخواهد خودسازی کند با این تلقی غلط از خود، کار دشواری خواهد داشت. برای چنین انسانی اگر خدا، یا قیامت را معرفی کنیم، با هر دو، سر جنگ خواهد داشت و هر مشکلی می‌تواند او را به سهولت به زمین بزند. چون دنیا و سنت‌های حاکم خداوند بر عالم، روال خاص خود را دارند و خودشان را با خواست و برداشت غلط ما، تطبیق نخواهند داد و تغییر نخواهند کرد.
- از نوع زندگی‌ها تعریف‌ها و تلقی‌های نادرست و نابجای دیگری هم می‌توان فهرست کرد. حتی اگر ما انسان مؤمن و متدینی هم باشیم، باید تکلیف خود را با تلقی و درک از هویت خودمان مشخص کنیم.
- اگر تعریفی که از خودمان داریم را بخواهیم با عبارت «انسان موجودی است که...» آغاز کنیم احتمالاً ره به خطا خواهیم برد. قبل از اینکه انسان باشیم و محبوب‌ها، منافع و آرزوهایی در این دنیا داشته باشیم که بخواهیم به آن برسیم، و قبل از اینکه هر استعدادی داشته باشیم که بخواهیم آن را شکوفا کنیم، ما «عبد» هستیم.
- اگر قبل از اینکه دوست‌داشتنی‌های خود را ببینیم، به «عبد بودن» خود نگاه کنیم، توقعات ما از عالم پایین خواهد آمد. ما حتی قبل از اینکه بخواهیم تصور کنیم که باید آدم خوبی بشویم باید بدانیم که عبد هستیم و در این صورت اصلاً به خودمان اجازه و فرصت بد بودن نخواهیم داد.
- مشکل ما این است که از همان اول خودمان را خیلی «دست‌بالا» در نظر می‌گیریم و بعداً می‌خواهیم با ریاضت‌هایی خودمان را به تواضع در مقابل خداوند وادار کنیم. اصلاً چرا باید از همان ابتدا خودمان را آن قدر «دست‌بالا» بگیریم که بعد نتوانیم خودمان را از سریر تکبر پائین بیاوریم؟



- باید بدانیم که ما عبد و مملوکی هستیم که مالک داریم و هیچ‌گاه مالک نخواهیم شد.
- خداوند انسان را عبدی قرار داده است و به او دارایی‌ها و توانایی‌هایی داده است و به او اختیار محدودی داده است بدون اینکه ماهیت او که «عبد» است تغییر کند.
- اگر کسی هویت عبد بودن خود را درک نکند، گریه بر امام حسین هم در او کم‌اثر خواهد بود. اگر کسی خودش را عبد نداند، در وجودش تکبر دارد و برای خودش نوعی خدایی قائل است. آیا گریه کسی که با تکبر برای امام حسین گریه کند، با کسی که با تواضع برای امام حسین گریه می‌کند، یک اثر خواهد داشت؟
- به نسبت میزان فاصله هر کس از «عبد بودن»، تکبری دارد، و با وجود این تکبر هیچ کار خوبی در او اثر چندانی نخواهد داشت. اگر کسی خودش را عبد نداند، حتی اگر کارهای خوبی هم انجام دهد، نورانی نخواهد شد، نماز هم بر روی او اثر زیادی نخواهد داشت.
- اگر یک کودک از بدو تولد، توسط اشخاصی غیر از پدر و مادر واقعی خود بزرگ شود، طبیعتاً وقتی بفهمد که این افراد پدر و مادر واقعی او نیستند، اولین سؤالی که خواهد پرسید این خواهد بود: «پدر و مادر واقعی من چه کسانی هستند و کجا هستند؟ چرا من را رها کرده‌اند؟ چطور می‌توانم به آنها دسترسی پیدا کنم؟» ببینید این پرسش‌گری چقدر زیباست که یک انسان در جستجوی پدر و مادر خود سؤال کند تا به آنها برسد. همین حالت برای کسی پیش می‌آید که بفهمد عبد است. چنین انسانی نسبت به مولای خود سرگشتگی خاصی پیدا می‌کند که این سرگشتگی آغاز سعادت او خواهد بود. خوب بودن را باید از اینجا آغاز کرد نه از بهشت و جهنم؛ نه از آنجا که اگر آدم خوبی باشیم به منافعی خواهیم رسید.
- بچه‌ها در دوران کودکی خودشان را به پدر و مادرشان می‌شناسند، بچه‌ها برای اینکه به پدر و مادرشان بچسبند و از آنها امنیت کسب کنند، آموزشی نمی‌بینند. اصلاً این امور آموزش دادنی نیست. همین اتفاق باید بین ما و خدای ما بیافتد. اگر تلقی خود را از خودمان درست کنیم و عبد بودن خود را درک کنیم، دیگر لازم نیست کسی به ما توصیه کند که باید در آغوش ذکر خدا قرار بگیریم تا به امنیت و آرامش برسیم؛ چرا که ما خود به خود سرگشته مولای خود خواهیم بود تا خود را در آغوش او قرار دهیم.
- اگر خداوند در قرآن کریم ما را به عنوان عبد می‌خواند، پس بر ما لازم است در مفهوم این واژه تأمل و تفکر کنیم. خیلی بد است که انسان خودش را نفهمد و درک نکند و معنای وجود خود را دقیقاً نداند که چیست و نداند که عبد خداوند است.

آیا روزی خواهد آمد که آموزش و پرورش بتواند مفهوم عبد بودن را به دانش آموزان منتقل کند؟

- آیا روزی خواهد آمد که پدرها و مادرها، بتوانند مفهوم عبد بودن را به فرزندان یاد دهند؟
- آیا آموزش و پرورش ما روزی به این مهارت خواهد رسید که مفهوم عبد بودن را به دانش‌آموزان منتقل نماید که همه بفهمند عبد خدا هستند؟



- برای خوب شدن، اصلاً لازم نیست در آغاز حرکت، سراغ جهنم و بهشت برویم، سراغ حساب و کتاب برویم، لازم نیست سراغ بیان زیبایی خوبی‌ها یا زشتی بدی‌ها برویم، لازم نیست سراغ نیاز به تکامل برویم، اصلاً نیازی نیست فعلاً حرکت را آغاز کنیم، کافی است عبد بودن خودمان را ببینیم. اگر عبد بودن خود را درک کنیم، می‌توان گفت بیش از ۵۰ درصد راه را رفته‌ایم.
- یک راه میان‌بُر وجود دارد که به وسیله آن می‌توانیم معنای عبد بودن را به خوبی درک کنیم؛ اینکه «یک ارباب مهربان در نزدیکی خودمان تجربه کنیم و سایه او را بالای سر خود احساس کنیم» و این ارباب، تجربه عبد بودن را به ما بچشاند. راه میان‌بُر برای درک حقیقت عبد بودن، درک یک «مولاست.»
- اگر ما عبد بودن خودمان را درک نکرده‌ایم دلیلش این است که مولا ندیده‌ایم و راه میان‌بُر این است که یک مولای خوبی مانند حسین(ع) پیدا کنیم. امام حسین (ع) قبل از اینکه مظلوم باشد، معصوم باشد، مهربان و نازنین باشد و قبل از هر چیز دیگری، نماینده «مولای من» و «خلیفه رب العالمین» است. و لذا همان سرگشتگی که انسان نسبت به مولای خود دارد، بلافاصله نسبت به «خلیفه او بر روی زمین» پیدا خواهد کرد. اگر کسی از نزدیک حسین(ع) را ببیند و درک کند، عبد و غلام او خواهد شد. وقتی می‌گویند: «ارباب بی کفن... حسین...» به همین معناست...

